

۱. دلالت های خاصه و مشترکه

سوال: آیا در علم اصول از مباحث الفاظ بحث می‌شود؟

جواب: مباحث الفاظ دو دسته‌اند:

الف) دلالاتی که جنبه خاص دارند، مثل کلمه صعید که فقط در یک مسئله کاربرد دارد: در علم اصول بحث نمی‌شود

ب) دلالاتی که تشکیل‌دهنده عناصر مشترکه‌ای در عملیات استنباط هستند: در علم اصول بحث می‌شود. مثل ظهور صیغه إفعال در وجوب و مانند دلالت اسم جنسی خالی از قید، که ظهور در مطلق دارد.

اشکال: غرض اصولی فقط تعیین معنایی است که لفظ بر آن دلالت دارد، یا هنگامی که معنای لفظ متعدد بود معنای ظاهر لفظ را مشخص کند، و رسیدن به این مطلب با مراجعه به اهل لغت یا تبادل حاصل می‌شود؛ پس دیگر چه نیازی است که اصولیین بخواهند در مباحث الفاظ دقت و بحث علمی کنند؟

جواب: مباحث لفظیه که علمای اصول از آن بحث می‌کنند، بر دو قسم است:

۱. بحث لغوی: بحث‌هایی که عالم اصولی می‌خواهد کشف کند دلالت لفظ مشخصا در چه معنایی است مثلا صیغه امر، دلالت بر وجوب دارد یا نه؟

۲. بحث تحلیلی: معنای کلام برای عالم اصولی واضح است ولی می‌بیند این کلام هر جزئش، در مقابل معنایی هست و معنای بعضی از اجزا، واضح است ولی معنای بعضی از اجزا، واضح نیستند؛ مثلا در مثال زید فی الدار، معنای زید و دار مشخص است ولی معنای فی مشخص نیست. اینجاست که عالم اصولی، نیاز به دقت و تحلیلی بیش از علم لغت دارد که به اینها، بحوث تحلیلی می‌گویند.

یعنی علم لغت می‌گوید «فی» دلالت دارد بر معنای ظرفیت؛ ولی دقیقا فرق میان معنای اسمی و معنای حرفی چیست؟ نکته افتراق این دو چیست؟ هر کدام از اسم و حرف از چه سنخ معنایی هستند؟ منشأ اختلاف آنها در کجاست؟ اینها کار علم اصول است.

اما توضیح بحوث لغوی: بحث لغوی را در سه حالت بررسی می‌کنیم:

الف: تطبیق دلالت کلیه: در جایی که می‌خواهیم تطبیق کنیم دلالت کلیه را برای معنایی؛ مثلاً اطلاق، به وسیله اطلاق و قرینه حکمت می‌خواهیم استفاده کنیم که امر ظهور دارد برای طلب نفسی نه غیری و طلب تعیینی نه تخییری؛ زیرا طلب غیری و تخییری، طلب مقیدند و این مقید بودن، به قرینه حکمت نفی می‌شود. این بحثی است در مقام تطبیق که بررسی علمی می‌طلبد و این، کارِ عالم اصولی است نه عالم لغوی.

ب) منشأ دلالت: یعنی آنجا که معنا برای ما روشن است و می‌خواهیم که دلالت کلام را متوجه شویم، که مثلاً از وضع، ناشی می‌شود یا از قرینه حکمت یا از چیز دیگری مثل عقل. مثال: از اسم جنس «العالم» بدون قید، معنای مطلق برداشت می‌شود اما اینکه آیا این اطلاق، مدلول تصویری و وضعی و لفظی است برای مطلق، یا این اطلاق، مدلول تصدیقی جدی است؛ و ما این را از ظهور حالی و صیغی متکلم و کلام می‌فهمیم. این، کارِ عالم اصولی است نه عالم لغوی.

ج) حل شبهاتی که مانع از استفاده از تبادر می‌شوند: یعنی آنجا که معنا روشن است ولی این معنا با شبهه‌ای مواجه می‌شود که اصولی را سردرگم می‌کند تا اینکه یک راه حلی فنی برای این شبهه پیدا کند.

مثال: جمله شرطیه به تبادر عرفی دلالت بر مفهوم دارد، ولی در مقابل حس می‌کنیم که شرط در جمله شرطیه اگر علت منحصره برای جزا نباشد، باز هم استعمال ادات شرط، مجازی نیست (چون قبلاً بیان شد در صورتی که شرط، علت منحصره برای جزا باشد، مفهوم دارد) و تبادر به ذهن می‌کند، پس معنای حقیقی است و ما در این صورت شک می‌کنیم که چطور بین این دو جمع کنیم و همین باعث می‌شود که انسان شک کند که آیا این جمله شرطیه دلالت بر مفهوم دارد یا خیر. حل این شبهه، کارِ عالم اصولی است.